

بررسی تطبیقی معشوق در غزلیات حافظ و شکسپیر

نقیسه اسماعیل زاده شاهرودی

بیش از ۹۰ سال پیش، با ایجاد کرسی ادبیات تطبیقی در دانشکده‌ی ادبیات شهر «لیون»، این دانش در کشور فرانسه جایگاه رسمی یافت. اما یدیهی است که برای ایجاد و کاربرد این مفهوم، کسی در انتظار این واقعه نبود.

اصطلاح «ادبیات تطبیقی» از قرن هجدهم در متون ادبی مغرب زمین به کار رفت و بسیاری از استادان قرن نوزدهم، این نام را به تعلیمات خود اطلاق می‌کردند.

«ادبیات تطبیقی به بررسی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و روابط پیچیده‌ی آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر در حوزه‌های هنر، مکاتب ادبی، جریان‌های فکری، موضوع‌ها و افراد می‌پردازد. اهمیت ادبیات تطبیقی، تنها به بررسی گونه‌های ادبی، جریان‌های فکری و مسایل انسانی در هنر محدود نمی‌شود؛ بل که از تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان از ادبیات جهانی نیز پرده برمی‌دارد»^۱

در این مقاله کوشش کرده‌ام ضمن بررسی یکی از مفاهیم مهم و مؤثر، یعنی «معشوق»، در اشعار دو شاعر بزرگ و بلند آوازه و کشف نقاط اشتراک و افتراق در زمینه‌ی توصیف معشوق در آن‌ها، به اندیشه‌هایی نو درباره‌ی ادبیات فارسی و تقابل آن با ادبیات سایر کشورها نیز دست یابیم.

الف - معشوق حافظ:

معشوق حافظ از دو منظر ویژگی‌های ظاهری و رفتاری، قابل بررسی است:

(۱) ویژگی‌های ظاهری:

«فریاد که از شش جهت‌م راه بیستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت»
در این مجال کوتاه به بررسی و ذکر چند نمونه از پرسامدترین ویژگی‌های ظاهری که حافظ آن‌ها را به معشوق خود نسبت داده است، بسنده می‌کنیم:

• روی زیبا:

- عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گفت
نسبت دوست به هر بی سرو پا نتوان کرد
- روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
- رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت
چرا که حال نکو در قفای فال نکوست
- حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد
- حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت
کام‌کارا نظری کن سوی ناکامی چند

• زلف:

- روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست
- کی دهد دست این غرض یارب که هم‌دستان شوند
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
- کس نیست که افتاده‌ی آن زلف دو تا نیست
در ره‌گذر کیست که دامی ز بلا نیست
- ظل معدود خم زلف توام بر سر یاد
کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد
- زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین
کان جا مجال باد وزانم نمی‌دهد

• چشم:

- ز چشم شوخ تو جان کی توان برد
که دایم با کمان اندر کمین است
- علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد
- من از رنگ صلاح آن دم به خون دل بپشتم دست
که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد
- آن چشم جاودانه‌ی عابد فریب بین
کش کاروان سحر به دنباله می‌رود
- مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار
ور نه مستوری و مستی همه کس نتوانند

• لب و دهان:

- جان فدای دهنش باد که در باغ نظر
- از لبش شیر روان بود که من می‌گفتم
- با یاد شکر لب گل اندام
- در حق من لبش این لطف که می‌فرماید
- بدان هوس که به مستی بیوسم آن لب لعل

• قد:

- در مذهب ما باده حلال است و لیکن
- تا بو که یابم آگهی از سایه‌ی سروسهی
- بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند
- می‌شکفتم ز طرب زان که چو گل بر لب جوی
- ننگرد دیگر به سرو اندر چمن

• ابرو:

- به جز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
- در کعبه‌ی کوی تو هر آن کس که بیاید
- گوشه‌ی ابروی توست منزل جانم
- بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
- گر غالیه خوش بوشد در گیسوی او پیچید

• مژه:

- مژه‌ی سیاهت از کرد به خون ما اشارت
 - به مژگان سیه‌کردی هزاران رخنه در دینم
 - یا رب این بچه‌ی ترکان چه دلیرند به خون
 - مژگان تو تا تیغ جهان‌گیر بر آورد
 - شرم از آن چشم سیه‌بادش و مژگان دراز
- (۲) ویژگی‌های رفتاری:

• عاشق‌کشی

- بر آن چشم سیه صد آفرین باد
- که در عاشق‌کشی سحر آفرین است

- دور بودن از عاشق
- شریتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت
- بی‌وفایی و پیمان شکنی
- دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر
- ناز و غمزه
- زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
- مستی
- مست از می و می‌خواران از نرگس مستش مست
- داشتن عشاق فراوان
- کی کند سوی دل خسته‌ی حافظ نظری
- بی‌توجهی به عاشق
- پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی
- ستمگری
- نگرفت در تو گریه‌ی حافظ به هیچ رو
- حسن جاودان
- غبار خط ببوشانید خورشید رخس یارب

آن چه گذشت، توصیف بسیار کوتاهی از معشوق خواجehی شیراز بود. به تصویر کشیدن سیمای معشوق و بیرون کشیدن این تصویر از میان سطور درهم تنیده‌ی غزلیات شورانگیز حافظ، کاری بس دشوار است؛ زیرا معشوق، در جای جای این دیوان رخ می‌نماید و از آن جایی که هیچ کس زیباتر و شیرین‌تر از عاشق، سیمای معشوق را نقاشی نمی‌کند و از او سخن نمی‌گوید، تجزیه و تحلیل این تصویر و سیمای او از خلال ابیات غزل‌هایی چنین درهم تنیده و پیوسته دشوار بود. به هر حال، ابیات شورانگیز دیوان، بهترین تفسیرگر عشق و عاشقی بودند که در بخش نخست این مقاله تنها به چند نمونه از آن‌ها اشاره شد.

ب- معشوق شکسپیر:

برای مقایسه‌ی دقیق تر، همان تقسیم بندی‌های به کار رفته در بخش «معشوق حافظ» را به

کار می‌بریم:

(۱) ویژگی‌های ظاهری:

● چشم:

From thine eyes my knowledge I derive,
and, constant stars, in them I read such art, (sonnet 14)

دانیایی ام در چشم هایت ریشه دارد صدها ستاره راه بر من می نماید
● لب:

۱۰۷

Love's not time's fool, although rosy lips and cheeks whitin his bending
sickle's compass come; (sonnet 116)

اگر چه عشق، بازبچه‌ی دست زمان نیست و ماندگار است، لب‌های سرخ معشوق، قربانی
داس بی‌رحم دقایق خواهد بود.
● گونه:

Thus in his cheek the map of days outworn,

شاعر نقش روزهای گذشته را در گونه‌های معشوق می‌بیند.
● صدای خوش:

Music to hear, why hear'st thou music sadly? (sonnet 8)

صدای خوش معشوق، هم چون موسیقی ای گوش نواز، روح و جان عاشق را آرامش می‌بخشد
و شگفتی شاعر، از این است که چرا یارشادی آفرین، خود، غمگین است.
۲) ویژگی‌های رفتاری:
● دوری از عاشق:

How far I toil, still farther off from thee. (sonnet 28)

شاعری نصیب از آرامش روزانه و شبانه، از رنجی یاد می‌کند که دوری از یار، در دل او به یادگار
گذاشته است.
● بی توجهی به عاشق:

...When thou shalt strangly pass, (sonnet 49)

معشوق هم چون غریبه‌ای از کنار عاشق می‌گذرد.
● داشتن عشاق فراوان:

The region cloud hath masked him from me now. (sonnet 33)

شاعر رقبای خود را ابرهای سیاهی می‌داند که خورشید روی معشوق را می‌پوشانند.



● قدرت:

That god forbid that made me first your slave, (sonnet 58)

عاشق خود را بنده‌ی معشوق می‌داند.

ویژگی‌های یاد شده به هم راه ویژگی‌های دیگری هم چون «دادن وعده‌های دروغین»، «عاشق کشی»، «حسن کامل»، «بی وفایی» و ... درون مایه‌های اصلی سانت‌های شکسپیر در توصیف معشوق است. اکنون تفاوت‌ها و شباهت‌های توصیف‌های دو شاعر بزرگ شرقی و غربی را از معشوق بر می‌رسیم.

شباهت‌ها:

(۱) به کارگیری تشبیه باشکونه^۲:

معمولاً رسم بر آن است که زیبایی‌های انسان را به زیبایی‌های موجود در طبیعت مانند می‌کنند؛ مثل تشبیه روی زیبا به خورشید؛ اما در مواردی در غزل‌های هر دو شاعر، خلاف این رسم را می‌بینیم:

حافظ: بنفشه طره‌ی مفتول خود گره می‌زد صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

The forward violet thus did I chide. (غزل ۹۹)

شکسپیر: بنفشه بوی خوشش از نفس کشیدن توست.

(۲) نگاه یار، کیمیاست:

حافظ: آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

Against that time when thou shalt strangely pass,

And scarcely greet me with that sun.thine eye, (غزل ۴۹)

شکسپیر: خورشید چشم‌هایت در روزگار قحطی قلب شکسته‌ام را تنها نمی‌گذارد

(۳) معشوق، راه بر است:

حافظ: در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

From thine eyes my knowledge I derive,

and constant stars, in them I read such art^۳. (غزل ۱۴)

شکسپیر: دانایی‌ام در چشم‌هایت ریشه دارد صدها ستاره راه بر من می‌نماید

۲ - نوعی از تشبیه است که در آن مانسته (مشبه به) به مانند (مشبه) مانند می‌شود. نام دیگر آن تشبیه مقلوب است.
۳ - در تفسیرهای مختلفی که ادیبان انگلیسی زبان بر غزل‌های شکسپیر نوشته‌اند، به این نکته اشاره شده است که کلمه‌ی «ستاره»، بنا به باور پیشینیان هم به تأثیرگذاری ستارگان در سرنوشت انسان‌ها اشاره دارد و هم به راه نمایاندن به مسافران سرگردان در بیابان؛ چشم‌های معشوق برای عاشق، این گونه است.

۴) حسن او ذاتی است:

حافظ: تو را که حسن خدا داده هست و حجله‌ی بخت چه حاجت است که مشاطه‌ات بیارید

I never saw that you did painting need. (غزل ۸۳)

شکسپیر: هیچ‌گاه باور ندارم که تو به آب و رنگ نیاز داشته باشی.

۵) معشوق، ارباب و سلطان است:

حافظ: چون من گدای بی نشان مشکل بودیاری چنان سلطان کجا عیش نهمان با رند بازاری کند

Being your slave, what should I do but tend

Upon the hours and times of your desire? (غزل ۵۷)

شکسپیر: من بنده‌ی توام

هیچم ز دست نمی‌آید

جز آرزوی آرزوی تو!

۶) معشوق، عاشق کش است:

حافظ: بر آن چشم سیه صد آفرین باد که در عاشق کشی سحر آفرین است

..... but since I am near slain,

Kill me outright with looks and rid my pain. (غزل ۱۳۹)

شکسپیر: من نیمه جان را بکش با نگاهت

رهایم کن از رنج بودن

۷) در روزگار هجران، معشوق، پیام‌آورانی دارد:

حافظ: صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آورد دل شوریده‌ی ما را به بو در کار می‌آورد

By those swift messengers return'd from thee.

Who even but now come back again, assured of thy fair health (غزل ۴۵)

شکسپیر: آن پیام‌آورانی که از جانب تو می‌آیند

و سفیر سلامتی تواند ...

۸) خیال معشوق با عاشق است:

حافظ: رفیق خیل خیالیم و هم‌نشین شکیب

قرین آتش هجران و هم‌قران فراق

Is it thy spirit that thou send'st from thee

So far from home. . . . (غزل ۶۱)

شکسپیر: خیال سبز تو مهمان هر شبم شده است

اگر چه دورتر از این خیال نزدیکی



۹) معشوق به عاشق بی توجه است:

حافظ: مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که آب روی شریعت بدین قدر نرود

When thou shalt be disposed to set me light,

And place my merit in the eye of scorn (غزل ۸۸)

شکسپیر: آن روز که به حقارت در من می‌نگری و ارزش‌های مرا به هیچ می‌انگاری ...

۱۰) معشوق، بی وفاست:

حافظ: نشان عهد و وفا نیست در تیسیم گل بنال بلبل بی دل که جای فریاد است

Thy looks with me, thy heart in other place. (غزل ۹۳)

شکسپیر: چشم‌هایت با من دل تو با دیگری است

۱۱) عشق مرد به مرد:

یکی از اشتراکات مهم این دو شاعر بزرگ، این است که معشوق هر دو مذکر بوده است و در بسیاری از موارد در شعر هر دو شاعر، به وضوح، آشکار است؛ مثلاً:

حافظ: سبز پوشان خطت برگرد لب همچو مورانند گرد سلسبیل

Two loves I have of comfort and despair,

The better angel is a man right pair. (غزل ۱۴۴)

شکسپیر: من دو عشق دارم؛ یکی مایه‌ی آرام و دیگری منشأ آلام

فرشته‌ی من آن مرد زیباست ...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تفاوت‌ها:

تفاوت‌های میان این دو شاعر در توصیف معشوق، ریشه در تفاوت فرهنگ، اقلیم و پندارها و انگاره‌های سرزمینی دارد که هر یک از این دو در آن متولد شده و بالیده‌اند.

برای مثال، آن‌گاه که شکسپیر در غزل شماره‌ی ۱۸، معشوق خود را به یک روز تابستانی گرم، تشبیه می‌کند؛ در حالی که معشوق ایرانی، یاد آور بهار است، به خوبی این تفاوت اقلیمی را درک می‌کنیم.

در جدول زیر، چند نمونه از این تفاوت‌ها به روشنی آمده است:

پایان سخن:

کاستی‌های این مقاله از نظر صاحب نظران و اساتید بزرگوار ادبیات فارسی و انگلیسی پنهان نخواهد ماند. امید که نگارنده را از راه‌نمایی‌های عالمانه‌ی خود بی‌بهره نگذارند. تمام تلاش نویسنده، ارایه‌ی مقاله‌ای جامع در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی بود که در جایگاه یک ایرانی، یکی از پایه‌های این بررسی و پژوهش را ادبیات فارسی انتخاب کرده‌ام.

امید که این چشمه‌ی کوچک به دریایی موج و عمیق بدل شود. با سپاس‌گزاری از اساتید بزرگوار، «آقایان دکتر محمد حسن حسن زاده نیری» و «دکتر محمد خطیب»

معشوق

شکسپیر	حافظ
	سخن از کمان ابرو، سرو قند تیر مزگان، خال هندو، جاه زینخ او
چشم‌هایش سرچشمه‌ی دانایی (14) * But from thine eyes my knowledge I derive	چشم‌هایش یغماگر علم و فضل * علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد
هجران او، زمستان سرد	هجران او ماهی قوام عشق
ناماندگار (به همین دلیل، بیوسه معشوق را به داشتن فرزند توصیه می‌کند) 7* So thou, thy self outgoing in thy noon, Unlook'd on diest, unless thou get a son	ازلی و ابدی * مساجرای من و معشوق مرا پایتان نیست آن چه آغاز ندارد نپذیرد انجام
گاه مونث و گاه مذکر است 144* Two loves I have of comfort and despair, ... A man ... A woman	مذکر است (برای توضیح بیشتر به کتاب شاهدبازی در ادبیات نوشته دکتر سپروس شمیساً مراجعه شود)
شاعر او را نمی‌پرستد	همان معبود است * آن یار کز او خانه‌ی مساجرای پری بود سر تا قدمش چون پری از غیب پری بود
به هنگام توصیف، واژه‌ها اغلب در معانی خود به کار می‌روند.	در توصیف‌ها واژه‌ها به کارواژه ^۵ بدل می‌شوند.

* نخستین بار آقای دکتر اسپرهم آن را به کار برده‌اند؛ به معنی واژگان رمزی و نمادین.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی